

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار مترجمان
۷	مقدمه
۱۲	مروری کوتاه بر محتوای مقالات
۳۰	فصل اول: رویکردهای نظری و تأملات فلسفی
۳۰	حیات‌بخشی و سازماندهی پرداخته‌های ناب هنری-تاریخی (فریدمار آپل)
۵۱	تاریخ ادبیات به مثابه تَحَدِی علم ادبیات (هانس روبرت یاوس)
۱۱۴	چند استدلال در باب مرکز‌زدایی از سوژه در تاریخ‌نگاری ادبیات (هارو مولر)
۱۳۰	پیش‌درآمدی بر تاریخ‌نگاری ادبیات (ادگار مارش)
۱۶۵	فصل دوم: ملاحظاتی در کاربست و کاربُرد
۱۶۵	اهداف تاریخ‌نگاری ادبیات (یان بور کوفسکی و فیلیپ داوید هایینه)
۲۰۷	تاریخ‌نگاری ادبیات به مثابه خرده‌تاریخ (یان دیرک مولر)
۲۳۶	چگونه یک دوران تاریخی کلان بسازیم: مدرنیته ادبی (مانفرد اینگل)
۲۶۳	فصل سوم: پیشینه و حال، در نگاهی گذرا
۲۶۳	مقدمه‌ای بر کتاب «تاریخ‌نگاری ادبیات...» (ماتیاس بوشمایر، والتر ارهارت و کای کاوفمان)
۲۷۱	تاریخ ادبیات (راینر باسنر و ماریا تسنس)
۲۷۵	تاریخ ادبیات و تاریخ‌نگاری ادبیات (آنسگار نونینگ)
۲۸۲	واژه‌نامه آلمانی - فارسی
۲۸۸	واژه‌نامه فارسی - آلمانی

## پیشگفتار مترجمان

تاریخ ادبیات و تاریخ‌نگاری ادبیات همواره از جایگاهی ویژه نزد اصحاب اندیشه و تفکر در آلمان برخوردار بوده، از آن سان که رویکرد تاریخی، خود از دیرباز، یکی از ستون‌های اصلی سنت فکری آلمانی به‌شمار رفته است. با این حال، معضلات اساسی تألیف آثار تاریخ ادبیات، با گذشت بیش از دو سده از حیات پرفراز و نشیب آن به‌عنوان یکی از شاخه‌های پژوهشی مستقل در حوزه فرهنگ و ادبیات آلمانی، همچنان از همان پرسش‌های بنیادین دیرین و سوءظن آفرین، منبعث می‌شوند؛ پرسش‌هایی نظیر «تاریخ ادبیات چیست؟»، «اساساً امکانی برای نگارش آن وجود دارد؟»، و در صورت پاسخ مثبت، «چگونه می‌توان به انجام آن مبادرت ورزید؟»، «از کدام روش می‌توان بهره جست؟»، «بر اساس کدام معیارها می‌توان از میان تنوع و تکرار آثار ادبی دست به‌گزینش زد؟» و چالش‌هایی از این دست.

بحث‌ها و جدل‌های پُرشماری که تاکنون در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌های مفتوح برآمده‌اند، به‌رغم استعانت از رویکردهای نظری مکاتب و دستگاه‌های فکری مختلف، همواره در مواجهه با ادبیات به‌منزله پدیده‌ای تاریخنمند، در کلاف سردرگم نسبت میان «تاریخ» و «ادبیات» گرفتار مانده‌اند. ادبیات از آنجا که در خلأ مطلق خلق نمی‌شود و مواد خام خود را از نسبتی که خالق اثر ادبی با پیرامون خود ایجاد می‌کند، به دست می‌آورد، بالطبع، پیوندهای مشخص و معینی را با برخی از مناسبات آن دوره نمایان می‌سازد. استناد به این خصلت اثر ادبی که از آن بستری مناسب برای پرداختن و منعکس ساختن وقایعی از حیات فردی و اجتماعی بشر می‌سازد، می‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای برای شأن‌بخشیدن به آن به‌عنوان یک «سند تاریخی» باشد؛ لیکن آنچه بیان تأملات تاریخی در باب ادبیات را، به علل ماهوی، دچار انحرافات بسیار می‌کند، بدان‌سان که گریبان تاریخ‌نگاری ادبیات را نیز هرگز رها نمی‌سازد، این امر است که آثار ادبی پیوندهایی از این دست را نه در انطباق کامل با «امر واقع»، بلکه با تخیل، استعاره، اغراق، ابهام و ابهام، تناقض و حتی ارجاعاتی کاملاً معکوس به‌منصه ظهور می‌رسانند. از همین روی، آنچه تحت عنوان تاریخ ادبیات به رشته تحریر درمی‌آید، از آنجا که گریزی از ورود به ساحت «فهم»، «تفسیر» و «نقد» آثار ادبی ندارد، دائماً با مؤلفه‌هایی بسیار

متغیر سروکار می‌یابد و در مظان این اتهام قرار می‌گیرد که اساساً «تاریخ» به حساب نمی‌آید. آن مسیر که تاریخ‌نگاری سنتی ادبیات سال‌های متمادی برای برون‌رفت از این ناهمگونی‌ها و تناقض‌های ناشی از ابهامات گوناگون که در چستی تاریخ‌مندی ادبیات راه می‌یابند، پی می‌گرفت، تمسک به اصل «عینیت‌گرایی تاریخی» بود. لزوم پای‌بندی به این اصل برگرفته از «تاریخ عمومی»، پذیرش «پیوستگی» و «عقلانیت» تاریخ است که برای نقد و بررسی وقایع گذشته و اثبات اثرگذاری سلسله‌وار آن‌ها بر یکدیگر، اقدام به تنظیم «گاه‌شمار» آن‌ها را ایجاب می‌کند. لیکن در مورد ادبیات، از آنجا که لازمه کار بست عملی این روش تسلسلی، وجود قطعیت درباره «امر واقع» است (که به خودی خود، تعیین و تحدید مختصات مشخص برای تاریخ‌مندی آثار ادبی را می‌طلبد) مورخ، در تنگنای سنجش و عینیت بخشیدن به این ویژگی، مجبور به رجوع به شاخص‌هایی برگرفته از ملی‌گرایی، جامعه‌شناسی، فرهنگ‌شناسی، زبان‌شناسی، مذهب و آداب و سنن و مؤلفه‌هایی از این دست می‌شود. تألیف تاریخ ادبیات با مبنا قرار گرفتن این پیش‌فرض‌های تقلیل‌گرایانه نه تنها راهی برای خروج از هزارتوی «تاریخ‌مندی ادبیات» نشان نمی‌دهد، بلکه در نهایت، با به‌عمل آوردن بازنمایی صرف از سیر تطور و تحول تاریخی مفاهیمی همچون ملیت، جامعه، فرهنگ، فرم و محتوای زبان ادبی، مذهب و غیره در آینه ادبیات به تشکیل برساخته‌هایی ایدئولوژیک و یک‌سوگر دست می‌زند و با ارائه روایت‌های گزینشی، متجانس و تک‌خطی از رخدادهایی عینی، ادبیات را تا سرحد محصولی ثانویه برای تقویت موازین محافل پیش‌گفته (اعم از ملی، مذهبی، فرهنگی و غیره) پایین می‌کشد. بدین ترتیب، تاریخ‌نگاری ادبیات با پذیرش اصل عینیت‌گرایی تاریخی، به این دلیل که برخوردار از ادبیات از موجودیت تاریخی و حصول شناخت از آن را منوط به رجحان یافتن محافل خاص می‌سازد، محل ایجاد شک و تردید است و به کوششی بیهوده بدل می‌شود؛ کوششی که نه تنها از نقدهای تند و تیز رویکردهای پیشرو و آلمانی به «تاریخ جهان» مصون نمی‌ماند، بلکه منسوخ، مردود و حتی ناشیانه نیز شمرده می‌شود.

با همه این تفصیل، و به‌رغم آنکه متولیان تاریخ‌نگاری نوین ادبیات با روی‌گردانی از اصول جزمی رویکردهای سنتی، از قافله منتقدان تاریخ‌پژوهی جا نمانده‌اند، «معضل» ارتباط و پیوند میان تاریخ و ادبیات همچنان به قوت خود پابرجاست. از یک‌سو، ادبیات به مثابه «رخدادی زبانی» که معنای ناپایدار و درونی آن همواره به فرایند ذهنی «تفسیر» گره خورده است، در نقش عاملی بحران‌آفرین عمل می‌کند؛ از سوی دیگر، افتادن پرده سوژکتیویسم

تاریخ از آن حکایت دارد که معرفت تاریخی نیز به هیچ وجه از نقش آفرینی عوامل زبانی، متافیزیکی و اسطوره‌ای برکنار نیست. افزون بر این، «تغییر پارادایم‌ها»ی علوم نظری که دیگر بر رابطه سوژه مجرد با مسائل جهان عینی تکیه نمی‌کنند، خود مزید بر علت است؛ آن‌ها نیز در کش و قوس‌هایی که با ظهور دوباره مصادیق خردستیزی، بن‌مایه‌های «گفتمان فلسفی مدرنیته» را تحت الشعاع قرار داده‌اند، روش‌های هنجارگریز و ساختارشکن را وارد این عرصه کرده و به سهم خود بر ابهامات افزوده‌اند. پس، از همین رو بود که پافشاری بر بررسی چنین ارتباط مهمی که دائماً ناقص نظم درونی خود می‌شود و بدین سان در معرض گمانه‌زنی، تصرف و تفسیر بی حد و مرز قرار می‌گیرد، چیزی جز هزارتوی دیگری را پیش روی پژوهشگران این عرصه ترسیم نکرد. در چنین فضایی، عدم توفیق‌نهایی روش‌های جدیدتر تاریخ‌نگاری ادبیات نیز که قرار بود سنتزی پایدار از رویکردهای مختلف و واگرا فراهم آورند، قابل پیش‌بینی بود. این روش‌ها حتی به رغم مقاصد و نیات تحسین‌برانگیز خود، هرگز به آن «کارکرد نظام‌دهنده» مورد نظر از تاریخ‌نگاری ادبیات به منزله زیرمجموعه‌ای از «تاریخ‌نگاری عمومی» منجر نشدند؛ کارکردی که قرار بود همچون رشته‌ای پیونددهنده با اتصال آثار ادبی به ریشه‌های تاریخی‌شان پاسخی روشن به مسئله «تاریخ‌مندی ادبیات» ارائه دهد.

بدین سان در مقطع کنونی، به تبع بحران‌هایی که به شکلی فزاینده در «کارکرد» ادبیات و همچنین در بُعد «معرفت‌شناختی» علم تاریخ راه یافته‌اند، معمای تاریخ‌مندی ادبیات بیش از پیش لاینحل می‌نماید. تحت تأثیر این تزلزل و ناپایداری نظری، زمزمه وداع با «نظریه تاریخ‌مندی ادبیات» بر مباحث اخیر مرتبط با تاریخ‌نگاری ادبیات طنین‌انداز شده است و نظریه پردازان و منتقدان مواضع اخیر خود را با نقد بر ساخت «خیال‌پردازانه» تاریخ ادبیات مطرح می‌کنند. آن‌ها با علم به معضلات نظم آفرینی‌های رایج که این برساخته را ناگزیر به تقلیل‌گرایی می‌کشاند، برای اجتناب از دور باطل زدن میان الگوهای بزرگ و متناقض «کلیت‌بخشی» و «کلیت‌ستیزی»، که برای مدت‌هایی مدید پاشنه آشیل پژوهش در این عرصه بوده‌اند، نیل به اهداف جزئی و محدودتری مانند «اعمال خلاقیت»، «گذار از فراروایات کلان» و «بررسی بخش به بخش» تاریخ ادبیات را، برای عبور از تنگناهای نظری، سرلوحه کار خود قرار داده‌اند.

بی‌گمان، مخاطبان کتاب پیش رو پیش‌تر نیز از طریق ترجمه آثار سایر نظریه‌پردازان، به‌ویژه در مجلداتی که پژوهش‌کده تحقیق و توسعه علوم انسانی «سمت» ذیل همین مجموعه منتشر ساخته، با بخشی از مبانی، اصول و معضلات نظری تاریخ‌نگاری ادبیات و همچنین بایدها

و نبايدهای بسیاری که کاربستِ عملیِ آن‌ها را به چالش می‌کشد، آشنا شده‌اند، و البته امید می‌رود انتشار کتاب‌هایی از این دست، هرچند با تأخیر، رهیافت‌های نظریِ جدی را برای ورود به حوزه نقد در اختیار پژوهشگران مطالعات زبان و ادب فارسی قرار دهد. اما از آنجا که پس‌پشت گردآوری و ترجمه چنین آثاری، هدفِ آموختن و سرمشق پذیرفتن از جریان‌های پیش‌تاز در علوم نظری، اصلاح و تکمیل داشته‌های پیشین بر اساس جدیدترین تحولات این علوم یا مواجهه‌ای انتقادی و بازنگری آن‌ها قرار دارد، اشاره به پاره‌ای از نکات ضرورت می‌یابد. بُروز سوء برداشت از مفهوم و کارکرد نظریه‌ها، به‌ویژه در شاخه‌های نوپای مطالعات زبان و ادب فارسی، پیشینه‌ای چشمگیر دارد. به همین دلیل، تاریخ‌نگاری ادبیات فارسی نیز برای آنکه بتواند به معبری صحیح برای ورود به میدان بازیِ وسیع علوم نظریِ نوین دست یابد – که اصول آن عمدتاً غیرمستقیم و با میانجیگری نهضت ترجمه در دسترس پژوهشگران قرار گرفته است – نباید وجود گسست و ناهمخوانی در فرایند تاریخی شکل‌گیری ادبیات را نادیده بگیرد، چرا که تنها از این طریق است که امکانی برای سروسامان بخشیدن به مسیرهای فکری و پژوهشی پیش روی خود فراهم می‌آورد.

پیش از هر چیز، باید خاطر نشان ساخت که همسان‌نگاریِ عجولانه آنچه در مشرق و مغرب<sup>۱</sup> از «ادبیات» مراد می‌شود، مستعداً ایجاد سوء تفاهم و خلط مباحث با یکدیگر است. خطر در کمین نهفته در پس‌پشت این امر، در گام نخست، همان واژه «ادبیات» است که معادلی برای literature و واژه‌های متناظر آن در دیگر زبان‌های غربی، در نظر گرفته می‌شود. از منظر ریشه‌شناسی نیز، «ادبیات» که در مفهوم موسّع، به جمیع «دانش‌های متعلق به ادب» معطوف است، و هم literature که در مفهوم عام با اشتقاق از واژه لاتین littera به هر آنچه از جنس «حرف»، «کلمه»، «نوشته» یا هر «سند» مکتوب دیگر باشد، اطلاق می‌شود، از آنجا که طیف معنایی گسترده‌ای را در دل خود جای می‌دهند، بی‌شک هم‌پوشانی بسیاری با یکدیگر پیدا می‌کنند. لیک، به‌رغم وجود اشتراکاتی از این دست، پژوهشگر حوزه علوم ادبی نمی‌تواند نادیده بگیرد که این دو واژه به‌ظاهر معادل، به دو گستره معنایی کاملاً متفاوت متعلق‌اند، هر قدر هم که هر دو گستره، برای مدت‌های مدید به واسطه قرابت جهان‌بینی‌های منبعث از زبان‌ها، آداب و سنن آیینی در سده‌های میانه، هم‌افق و همسو بوده باشند. پس همان‌گونه که هانس گئورگ گادامر «انسان» را موجودی تعبیر می‌کند که در آن واحد، محصور در «جهان» و «زبان» است، مبادرت

۱. این متمایزسازی نه به مرزبندی جغرافیایی شرق و غرب از یکدیگر، بلکه بالطبع، به تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و تاریخی میان آن‌ها اشاره دارد.

ورزیدن وی به ادبیات، به مثابه هر آنچه «فرهنگ و ادب» (Bildung) فهمیده می‌شود، بیانگر آن وجهی است که به زعم مارتین هایدگر «در جهان بودن» (In-der-Welt-sein) وی را به تصویر می‌کشد.

مضاف بر تمایز معناشناختی، توجه به این امر نیز ضرورت دارد که متونی که در شرق و غرب به عنوان «اثر ادبی» شأن و هویت یافته‌اند، از نظر تاریخی نیز به مرور زمان، بیش از پیش، از یکدیگر فاصله گرفته‌اند. بر این اساس، می‌توان مختصاتی را در نظر گرفت که در خود، یک بازه زمانی حد فاصل جهش و چرخش تاریخ اندیشه از مکتب مدرسی به اومانیسیم، و از اومانیسیم به عصر روشنگری تا به امروز را جای می‌دهد. نادیده انگاشتن اثرگذاری این سیر تاریخی اندیشه در غرب بر کنش خلاقانه هنر، و رجوع دوباره به آن قرابت‌ها و تشابهات ناشی از تصورات هستی‌شناختی، نه تنها خیانت به خود است بلکه پیامدهای ویرانگری نیز به دنبال خواهد داشت. تصوراتی از این دست، به تبع بروز آن تحولات که به برپاشدن طوفانی در درون مایه تفکر در مغرب زمین شباهت داشت - و حتی با گذشت چندین قرن همچنان با چنان شعاع نیرومندی پیشروی می‌کند که با تسلطی همه‌جانبه بر فعل و عمل آدمی پیوسته به ظهور دگرگونی‌های بی‌شمار، از نسبت سازگار وی با طبیعت گرفته تا شیوه‌های حیات اجتماعی و حتی ارزش‌ها و نگرش‌ها، دامن می‌زند - امروزه فرسوده و بی‌رمق گشته‌اند و جای خود را به تعبیر متکثر و متنوعی داده‌اند که دائماً با قرار گرفتن در بافت گفتمان‌های به شدت متغیر حاکم بر عصر حاضر، از نو ساخته و پرداخته می‌شوند و تفاوت‌ها و اختلافات چشمگیری را از خود نشان می‌دهند. بنابراین، خلق اثر هنری که طی قرون متمادی به سازگاری با اصل «تقلید و نسخه‌برداری از طبیعت» (Mimesis) و پرداختن به مضامین زیبا و ابدی اطلاق می‌شد، دیگر نمی‌تواند در جهانی که زبان را محصور در درهم‌تنیدگی شدید با تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌کند، در چارچوب سنت و آیین و با لحاظ کردن باورهای نخبه‌گرایانه صورت پذیرد. این اثر هنری از یک سو به دلیل برهم خوردن تصورات محاکاتی، و از سوی دیگر با تشدید فزاینده «ناسازگاری و هنجارستیزی کین‌توزانه» (Unversöhnliche Widersprüche) که آن را ملزم به پردازش مؤلفه‌های متلاطم، زمانمند و روزآمد می‌کند و بدین سان آن را به پدیده‌ای محصور در «حال و اکنون» مبدل می‌سازد، در مواجهه با تغییرات ساختاری معضل‌آفرین، پیوسته با شتاب فزاینده‌ای، روند تهی شدن از معنا را می‌پیماید. بدین ترتیب، دیگر مشخص نیست که چگونه و تا کجا می‌توان استقلال (Selbstständigkeit) و خودبستگی (Selbstgenügsamkeit) خلق اثر ادبی در غرب را با تکیه بر اشتراکات میراث منبعث از

بو طیف‌های کلاسیک با آنچه از دیرباز در حلقهٔ ادبیاتِ فارسی به مضامینِ والا و همواره موردِ وثوقِ گره خورده است، متناظر قلمداد کرد. از همین روی، پیش از آنکه پژوهشگری آهنگِ نگارشِ تاریخِ ادبیاتِ فارسی را با مبنا قرار دادنِ موازینِ نظریِ معرفی شده در کتابِ حاضر در سر پیروانند، باید علاوه بر مصادیق و تجاربِ مشترک، به غیریت و دگربودگیِ مفهومیِ ادبیات در مشرق و مغرب، و نیز به ناهمسانیِ تعریفِ «آفرینش ادبی» در عصر کلاسیک و عصر جدید، و در شرق و غرب، نظر داشته باشد و درصددِ حفظِ آن در کلام و سخن برآید.

در انتهای این کلام، جا دارد از کوشش‌های همکارِ فاضل و گرانقدر سرکار خانم دکتر خدایی که گزینشِ مقالاتِ این مجموعه را برعهده گرفتند، سپاس‌گزاری و قدردانی کنیم. همچنین از سازمانِ وزینِ «سمت» و دوست و همکارِ گرامی، جناب آقای دکتر مهدی احمدی، که مدیریتِ تولیدِ محتوای این مجموعه کتاب‌ها را برعهده دارند، و همکارانِ دلسوزِ ایشان در مدیریتِ پژوهشی و واحدِ تدوینِ آن سازمان، خانم‌ها هاله معیری، مرضیه عیوضی، کبری بیون و مریم طاهری، کمال تشکر را داریم. امید است که مجموعهٔ پیش‌رو ره‌توشه‌ای هرچند اندک باشد برای پژوهشگرانِ دل‌بسته به اندیشه‌ورزی در باب ادبیات، تاریخ، فلسفه و فرهنگ.

رئد فریدزاده، مرتضی مددی

پاییز ۱۴۰۳

## مقدمه

۱. تاریخ‌نگاری ادبیات به مثابه یک حوزه مطالعاتی مستقل و مدوّن، از نیمه اول سده نوزدهم به بعد به تدریج در آلمان رونق یافت و از همان ابتدای امر، صاحب‌نظران این گستره به تأمل درباره روش ساماندهی یافته‌های تاریخی و شیوه گزینش آثار و دسته‌بندی موضوعی مطالب پرداختند.<sup>۱</sup> در نیمه دوم سده بیستم، به موازات تکثر فزاینده مکتب‌ها و رویکردهای فلسفی و ادبی و ارائه تعبیرهای متنوع از مفاهیم «تاریخ» و «ادبیات»، پرسش‌های ژرف‌تری درباره وظایف، اهداف، روش‌ها و الگوهای روزآمد این گستره مطرح شد؛ به‌ویژه از دهه هفتاد<sup>۲</sup>، بازنگری در روش‌های سنتی تاریخ‌نگاری ادبیات بیش از پیش در دستور کار پژوهشگران قرار گرفت. برخی با مروری بر فرایند تکوین و تکامل کتاب‌های تاریخ ادبیات این پرسش را مطرح کردند که تحول پارادایم‌های علوم انسانی و نظریه‌های ادبی، چه سهمی در پیدایش روش‌های متنوع ایفا کرده است و کدام رویکردهای نظری راهگشای مشکلات بنیادین این حوزه بوده‌اند. برخی دیگر با نگاهی آینده‌نگر درباره ضرورت ابداع الگوهای نوین تأمل کردند و در پژوهش‌های خود از دستاوردهای معاصر علوم نظری، مانند «زیبایی‌شناسی دریافت»، «پساساختارگرایی»، «تحلیل گفتمان»، «نظریه نظام‌های اجتماعی» و «مطالعات

---

۱. هانس روبرت یاوس در پژوهشی که ترجمه آن در کتاب حاضر ارائه شده، به پیشینه تاریخ‌نگاری ادبیات در کشور آلمان پرداخته است و تکوین این حوزه مطالعاتی را مرهون رشد فزاینده خودباوری و تمایلات ملی‌گرایانه آلمانی‌ها در نیمه اول سده نوزدهم می‌داند. به باور یاوس پیش‌کسوتان این حوزه درباره مسائل نظری نیز تأمل کرده‌اند و یکی از دغدغه‌های مهم ایشان تحقق دستاوردهای ایدئالیسم آلمانی بوده است. نویسندگانی چون گئورگ گتفرید گروینوس، ویلهلم شرر و گوستاو لانسون، در نوشته‌های خود با تاریخ‌نگاری ایدئالیستی آن دوران همسویی داشتند و از آرمان‌های فردیت ملی و اعتلای فرهنگی آلمانی‌ها حمایت کردند (Jauß, 1970: 148).

۲. بازنگری بنیادین در مبانی و روش‌های سنتی تاریخ‌نگاری ادبیات تا حدود زیادی با تحولات سیاسی و جنبش‌های اجتماعی دهه شصت آلمان مرتبط است و سال ۱۹۶۸ نقطه عطف آن به‌شمار می‌رود. پیامدهای آن جنبش از سال ۱۹۷۰ به بعد در حوزه‌های متفاوت علوم نظری هم مشاهده می‌شود و به «چرخش مطالعات ادبی آلمان» منتهی شده است (Apel, 2014: 49).



فرهنگی» وام گرفتند. هم‌زمان با تحولات برشمرده، نظریه‌های متفاوتی درباره مفهوم «تاریخ» تکوین یافت که بیش از پیش در کانون توجه پژوهشگران قرار گرفتند؛ از جمله این نظریه‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: مواضع اصحاب هرمنوتیک که بر «تاریخ‌مندی فهم تأویل‌گر از تاریخ» تأکید کرده بودند، «تبارشناسی» پس‌اساختار‌گرایانه میشل فوکو<sup>۱</sup> که بر گسست‌ها و ناپیوستگی‌های فرایندهای تاریخی متمرکز شده و دیدگاه‌های مبتنی بر «تاریخ‌گرایی نوین»<sup>۲</sup> هیدن وایت<sup>۳</sup> که «تاریخ» و «روایتگری» را به هم پیوند زده بود.

در فرایند پژوهش‌های نظری دهه‌های اخیر، الگوهای قدیمی‌تری چون رویکرد «پوزیتیویستی» تاریخ‌نگاری یا «نقد مضمونی» آثار ادبی و همچنین میزان کارآمدی آن‌ها در گزینش و طبقه‌بندی مواد خام تاریخ ادبیات دوباره در بوتۀ نقد قرار گرفتند. شماری از صاحب‌نظران دهه‌های شصت و هفتاد سده بیستم که تحت تأثیر اندیشه‌های «نومارکسیسم» و «مکتب انتقادی» قرار داشتند، بیش از پیش به این باور دامن زدند که متن ادبی پدیده‌ای اجتماعی است و در چارچوب مناسبات سیاسی و تولیدی شکل می‌گیرد، از همین رو به موازات نقد وجوه زیباشناختی آثار ادبی، به بررسی شرایط تولید و نشر متون و تأثیر اجتماعی آن‌ها نیز پرداختند. امروزه در طراحی و تدوین کتاب‌های تاریخ ادبیات، تلفیقی از رویکردها و روش‌های متفاوت و ناهمگن<sup>۴</sup> به چشم می‌خورد؛ برای نمونه تاریخ‌نگار، تحول آثار و پیدایش جریان‌های ادبی را در بستر ساختارهای اجتماعی و سیاسی نقد می‌کند، اما در روند تفسیر متون از نظریه‌های متفاوتی چون نشانه‌شناسی نیز وام می‌گیرد. یکی از جهت‌گیری‌های کلی پژوهش‌های دهه‌های اخیر آن است که تصورات آرمانی و مطلق‌گرایانه درباره نگارش یک تاریخ ادبیات جامع و فراگیر بر مبنای روشی واحد، به شدت رنگ باخته و کثرت‌گرایی، چه در گزینش آثار و چه در انتخاب روش برای تحلیل آن‌ها، در دستور کار پژوهشگران قرار گرفته است. شمار معدودی از تدوین‌کنندگان کتاب‌های تاریخ ادبیات از الگوهای یک‌سونگر، ملی‌گرایانه و بومی‌محور فاصله گرفته و به ادبیات خرده‌فرهنگ‌ها و اقلیت‌های بومی پرداخته‌اند و برخی دیگر دامنه مطالعات خود را با تکیه بر پژوهش‌های بینارشته‌ای و نگاهی تطبیقی به ادبیات اروپا و جهان گسترش

1. Michel Foucault

2. New Historicism

3. Hayden White

۴. یوست هرماند و هانس روبرت یاوس از جمله حامیان روش‌های تلفیقی در حوزه تاریخ‌نگاری ادبیات آلمان

به‌شمار می‌روند و در کتاب‌هایی که در دهه شصت سده بیستم نوشته‌اند، از فرضیه‌های متفاوتی وام گرفته‌اند

که تا آن زمان ناسازگار و ناهمگن قلمداد می‌شدند (Apel, 2014: 50).

داده‌اند.<sup>۱</sup> این جهت‌گیری‌ها از یک سو مرهون گسترش مطالعات فرهنگی در دهه‌های اخیر هستند و از سوی دیگر با تحولات تاریخی مانند کم‌رنگ شدن تمایلات ملی‌گرایانه پس از جنگ جهانی دوم، افزایش تبادلات بین‌فرهنگی در فرایند جهانی شدن و نیز حضور فزاینده مهاجران و برون‌تباران در سرزمین‌های آلمانی‌زبان گره خورده‌اند.

مروری کوتاه بر مطالعات تاریخ‌نگاری ادبیات در کشورهای آلمانی‌زبان نشان می‌دهد که بسیاری از صاحب‌نظران، به رغم تنوع و ژرف‌کاوی‌های مباحث نظری دهه‌های اخیر، برون‌دادها و دستاوردهای این حوزه پژوهشی را کافی نمی‌دانند. البته این نکته نیز بایسته تأمل است که انتقادات گوناگون بر روش‌ها و الگوهای موجود تاریخ‌نگاری ادبیات و بحث و جدل‌های محافل دانشگاهی درباره مشکلات ساختاری این حوزه، نه تنها از تعداد انتشار کتاب‌های تاریخ ادبیات نکاسته، بلکه به رشد کمی و کیفی این مجموعه انجامیده است.

۲. کتاب حاضر با این پیش‌فرض تدوین شده است که آشنایی با مبانی و چالش‌های نظری و کاربردی تاریخ‌نگاری ادبیات در آلمان، برای پژوهندگان فارسی‌زبان این حوزه سودمند خواهد بود یا دست کم برای آنان این امکان را فراهم خواهد کرد تا با نگاه جامع‌تری به طرح و برنامه‌ریزی کتاب‌های تاریخ ادبیات پردازند و در صورت نیاز، از روش‌ها و الگوهایی که با ادبیات فارسی تناسب دارند، بهره بگیرند. از آنجا که صاحب‌نظران آلمانی، در نقد و بررسی چالش‌های تاریخ‌نگاری ادبیات، تازه‌ترین دستاوردهای علوم نظری را به کار بسته‌اند و تأملات ژرف و شایان توجهی داشته‌اند، ترجمه آثار و مقاله‌های ایشان می‌تواند نگرش به مسائل بنیادین این حوزه را در جامعه ادبی کشورمان عمیق‌تر سازد.

۱. کارول زائرلند در مقاله‌ای با عنوان «آیا چیزی به نام «تاریخ ادبیات ملی» وجود دارد؟» (۱۹۸۶) کوشیده است که مرزهای مفهوم «ملی» را جابه‌جا کند. وی به طرح این نکته پرداخته است که در جهان معاصر آنچه «تاریخ ادبیات ملی» نامیده می‌شود، قوم‌گرا یا «ملی‌گرا» نیست، بلکه با «ادبیات جهان» محک زده می‌شود و در تبادلی پیوسته با ادبیات‌های غیربومی شکل می‌گیرد و بر توانایی‌ها و ضعف‌های خود اشراف می‌یابد (Sauerland, 1986: 111-115). در مقابل، راینهارد لاور در مقاله «تکنر ادبیات‌ها و معضل تاریخ‌نگاری ادبیات» (۱۹۸۸) به نقد زبان‌محوری و قوم‌محوری «تاریخ ادبیات ملی» می‌پردازد و به شمار معدودی از کتاب‌های تاریخ ادبیات اشاره می‌کند که از الگوی «یک ملت-یک زبان-یک ادبیات» فراتر رفته و به کثرت زبان‌ها و ادبیات‌ها بها داده‌اند. به باور وی، تاریخ‌نگاران ادبیات آلمانی با تأخیر نسبی به این واقعیت توجه کرده‌اند که در کنار جریان‌های مسلط ادبی، نویسندگانی متعلق به اقلیت‌ها و گروه‌های قومی گوناگون در کشورهای آلمانی‌زبان حضور دارند و برخی از آن‌ها کوشیده‌اند از طریق ترجمه نمونه‌هایی از متون ادبی نویسندگان متعلق به اقلیت‌های قومی یا با نگارش تاریخ ادبیات چندزبانه، تقسیم‌بندی‌های متداولی را پشت سر بگذارند (Lauer, 1988: 73-86).

تدوین‌کننده این مجموعه مقالات، پس از مطالعه طیف متنوعی از رساله‌ها و کتاب‌های آلمانی‌زبان، شماری از آن‌ها را برگزیده و برای ترجمه در اختیار پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی «سمت» قرار داده است. در گردآوری مطالب، معیارهای متفاوتی مد نظر قرار گرفته و متونی برگزیده شده‌اند که:

- نمایی کلی از اهداف، چشم‌اندازها و چارچوب‌های تاریخ‌نگاری ادبیات ارائه کرده‌اند یا به گونه‌ای نظام‌مند به طرح مشکلات و مسائل بنیادین این حوزه پرداخته‌اند.

- از نقد مشکلات یک کتاب خاص تاریخ ادبیات یا باریک‌بینی در موضوعات حاشیه‌ای پرهیز کرده‌اند.

- مسائلی را مطرح کرده‌اند که برای پژوهشگران فارسی‌زبان این حوزه تا حدودی ملموس است و شماری از پرسش‌ها و دغدغه‌های ایشان را دربر می‌گیرد.

- در بازه زمانی دهه شصت تا کنون، به عبارتی در مقطع اوج‌گیری مباحث نظری در کشور آلمان نوشته شده‌اند.

- از منظرهای گوناگونی به مبانی نظری و عملی تاریخ‌نگاری ادبیات پرداخته‌اند و طیف متنوعی از جهت‌گیری‌ها و الگوهای موجود را به مخاطب معرفی کرده‌اند.

۳. مقالات گردآمده در این کتاب در سه فصل کلی سامان گرفته‌اند:

فصل اول مشتمل بر چهار مقاله است که در آن‌ها، پرسش‌های بنیادین این حوزه مطرح گردیده یا روش‌های متفاوت تاریخ‌نگاری ادبیات در پرتو تأملات فلسفی و تحولات نوین علوم نظری بررسی شده است. برخی از پژوهشگران الگوهای متداول این حوزه را به نقد و بررسی گذاشته و خواهان پیوند تاریخ‌نگاری ادبیات با نظریه‌های ادبی و فلسفی شده‌اند. یکی از مهم‌ترین مقالات منتخب در این فصل، مقاله «تاریخ ادبیات به مثابه تحدی علم ادبیات» (۱۹۷۰) به قلم متفکر شهیر هانس روبرت یاوس است که به جرئت می‌توان گفت در شمار آثار جریان‌ساز و تأثیرگذار در حوزه تاریخ‌نگاری ادبیات قرار می‌گیرد. در این اثر کوشش شده است تا با اتکا و استناد به نظریه‌های بومی فلسفی‌ادبی آلمان، از جمله «هرمنوتیک» و «زیبایی‌شناسی دریافت»، راهکارهای مبتکرانه‌ای برای عبور از چالش‌های تاریخ‌نگاری سنتی ادبیات به دست داده شود. اما مؤلفان مقالات دیگر در این فصل، به طور عمد به بحران‌ها یا پرسش‌های روش‌شناختی را در کانون توجه قرار داده‌اند یا با بهره‌گیری از رویکردهای غیربومی نظیر «ساختارگرایی» و «تاریخ‌گرایی نوین»، خواهان نگارش تاریخ ادبیات‌های مدرن شده‌اند.

در فصل دوم، که سه مقاله را دربر می‌گیرد، نویسندگان غالباً قابلیت‌ها و ظرفیت‌های کاربرد و کاربست تاریخ‌نگاری ادبیات را در اولویت قرار داده‌اند و نظرها و پیشنهادهای متنوعی برای طرح و برنامه‌ریزی کتب روزآمد تاریخ ادبیات ارائه کرده‌اند. در مقالات این فصل، بیش از هر چیز، اصول و معیارهای گزینش و طبقه‌بندی آثار ادبی و چگونگی کاربرد مقولات و مفاهیم عامی همچون «مدرن» یا «پیشامدرن» به‌بوته نقد گذاشته شده است. بعضی از نویسندگان به جمع‌بندی اهداف و الگوهای گوناگون تاریخ‌نگاری ادبیات در آلمان پرداخته‌اند یا روش‌های منسوخ‌شده این حوزه را نقد کرده‌اند. همه پژوهشگرانی که مقالات آن‌ها در این فصل گردآوری شده‌اند، بر این نکته مهم اذعان دارند که ارتباط تنگاتنگی میان رویکردهای نظری و روش‌های عملی وجود دارد و بدون در نظر گرفتن این رابطه دوسویه، تکوین الگوهای کارآمد ممکن نخواهد بود.

فصل سوم شامل سه مقاله فشرده و کوتاه است که در آن‌ها، به سبکی دانشنامه‌ای، موضوعات محوری، الگوهای رایج و تحولات این حوزه مرور و جمع‌بندی شده است. این متون برای پژوهشگرانی در نظر گرفته شده که قصد آشنایی کلی با چشم‌اندازها و چارچوب‌های این حوزه را دارند.

نگارنده این سطور، در صفحات بعد و در ادامه همین مقدمه، کوشیده است تا محتوای هر مقاله و وجوه اهمیت آن را به‌اختصار تبیین کند و تصویری اجمالی از ساختار و مطالب آن به دست دهد تا آن دسته از خوانندگان فارسی که با سپهر فرهنگی-ادبی جامعه آلمانی‌زبان و بستر پیدایش و زایش شماری از این اندیشه‌ها آشنایی کافی ندارند، در خوانش متن کامل مقالات و در پیچ‌وخم جزئیات مطالب هر مقاله، افق و چشم‌انداز کلی را از دست ندهند. در پایان، لازم است از رهنمودها و پیشنهادهای همکاران گرامی پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی «سمت»، آقایان دکتر مهدی احمدی و دکتر عبدالرسول شاکری که اینجانب را به تدوین کتاب حاضر ترغیب کردند، و نیز از آقای دکتر رائد فریدزاده و آقای مرتضی مددی که زحمت ترجمه مقالات را بر عهده گرفتند، تشکر و قدردانی کنم.

نرجس خدایی

دانشیار گروه زبان و ادبیات آلمانی دانشگاه شهید بهشتی